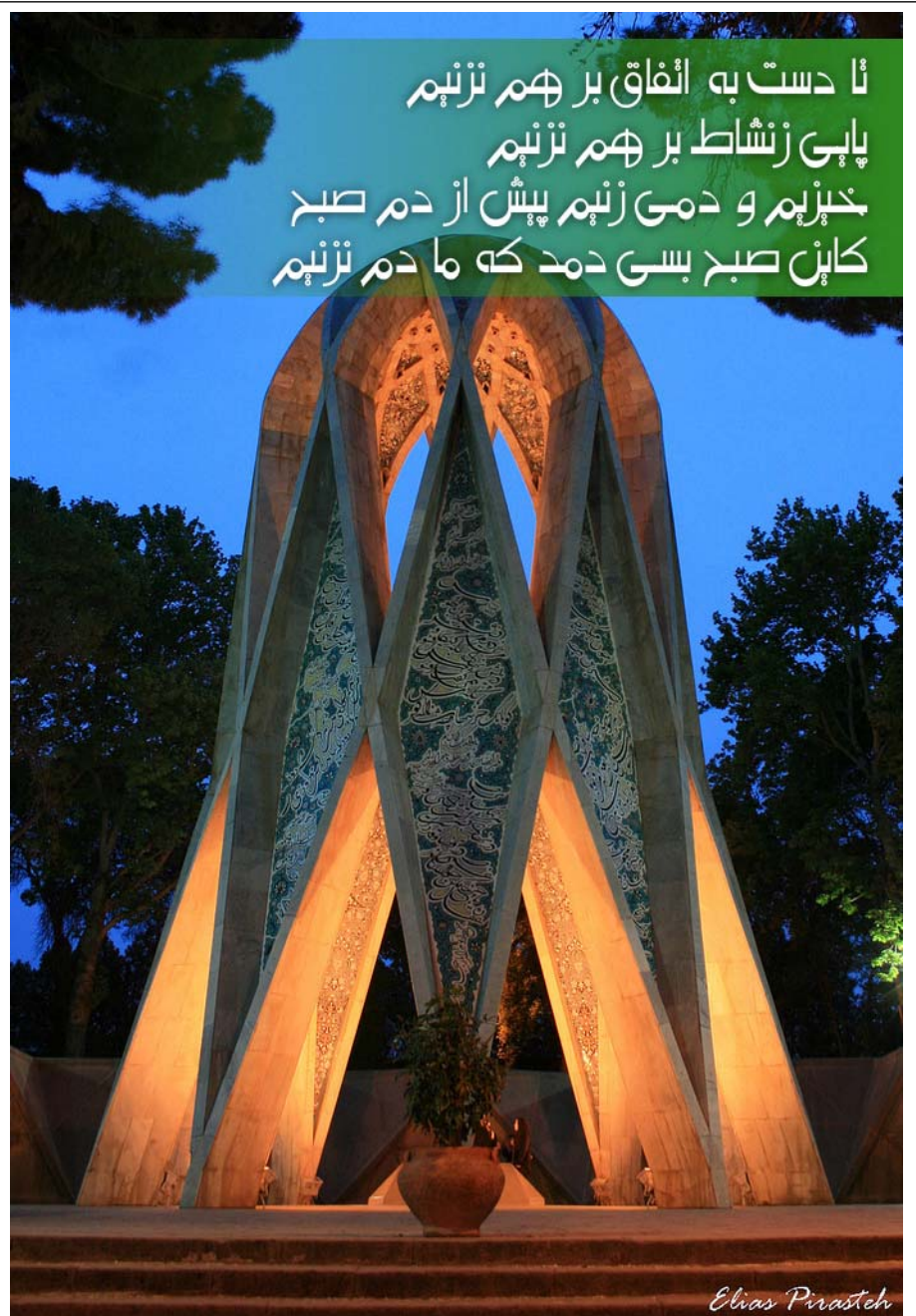


- ۲..... فرد از نگاه جامعه و جامعه از نگاه فرد
- ۳..... کتاب گویا
- ۴..... یک کتاب- یک نوشته
- ۶..... بیمارستان کودکان آبرتا - کالگری
- ۷..... مسائل جنسیتی میان ایرانیان مهاجرکانادا
- ۸..... نمایه یک ملت: ایرانیان کانادا
- ۹..... هویت ایرانی و ایرانی بودن
- ۱۰..... گزارش انتخابات انجمن دانشجویی
- ۱۳..... پیمان قاسم خانی استاد مسلم فن نویسندگی
- ۱۵..... فردوسی و خیام در ماهی که گذشت
- ۱۷..... بای سیکل ران
- ۱۸..... آزمون پایان دوره ای انجمن خوشنویسان
- ۱۹..... گزارش تصویری
- ۲۰..... برنامه‌های رادیو شمال ۵۳- ماه می
- ۲۰..... شما و ایرانیان



به پاسداشت حکیم غیاث‌الدین ابوالفتح عَمَر بن ابراهیم خیام نیشابوری (زاده ۲۸ اردیبهشت ۴۲۷ خورشیدی) ملقب به **حجة‌الحق**، وی در ریاضیات، علوم ادبی، دینی و تاریخی استاد بود. از برجسته‌ترین کارهای وی می‌توان از اصلاح گاهشماری، و نقش وی در حل معادلات درجه سوم نام برد.

**مدیر اجرایی:** نیما یوسفی مقدم  
**سردبیر:** محسن نیک سیر

**نویسندگان این شماره:**

الناز تبریزی، میلاد خاکی، سپیده دادرسی، مسعود کریمائی، سائنا لاجوردی، فرناز مانی، حمید مقدس، صالح نبی، کتایون نوایی، سعید نظام آبادی، محسن نیک سیر، نیما یوسفی مقدم.

**عکس و طراحی:** علی آزاد، اردلان صدیقیان.

**عکس جلد:**

به پاسداشت زادروز حکیم عمر خیام نیشابوری - الیاس پیراسته (رو) انتخابات انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه آبرتا (انتها)

## فرد از نگاه جامعه و جامعه از نگاه فرد

ساینا لاجوردی



هیچوقت باور نداشتم که آگاهی از تاریخ و دانستن گذشته تغییری در سرنوشت آیندگان دارد. آدمهای متفاوت همیشه متفاوت بودند و فارغ از شرایط زمان و مکان همیشه با آزادی اندیشه زیسته اند. از نظر من گذر زمان تنها ابزارهای انسان را در جهت پیشبرد اهداف و غرایزش تغییر داده است. حتی زندگی در قرن ۲۱ با تمامی امکانات رفاهی و ادعای روشنفکری و بلوغ ذهنی انسان چیزی از تلاش بی وقفه اش در کسب قدرت کم نکرده است. در قرون پیش از میلاد مسیح، مردم با نیزه و اسب به میدان های جنگ می رفتند و امروز با تانک و مسلسل. امروز حتی منطق نیز ابزار و بستری برای جنگ بظاهر بدون "خونریزی" است، چه گاهی کشتار محصول و خروجی برخی از منطقیهاست.

اگر در گذشته اقوام بر سر ممالک و زمین ها یکدیگر را می کشتند امروز به بهانه ی عقاید یکدیگر را به مرگ تدریجی محکوم می کنند. گذرهای گاه و بیگاه من بر صفحه های کاهی تاریخ هرگز مرا قانع نکرده است که انسان بزرگ می اندیشد اما به حق اندیشمند بزرگیست. رهبران بزرگ تاریخ همیشه خوب می دانستند چگونه با عقاید اکثریت همراه شده به آن قوت بخشیده و آن را جهت دهند. من همیشه ناعادلانه از آنها به شهادت یاد می کنم اما گاهی باور می کنم که آنها نان شجاعتشان را خورده اند. در بسیاری مواقع ما نیز خیلی چیزها می دانیم اما آیا دانستن به تنهایی و بدون خرج کردن شجاعت، حتی قادر به پی ریزی بنایی است؟

انسان موجود عجیبی است. قوانین را خود وضع می کند. با آن قوانین حکومت می کند و بر درستی آنها اصرار می ورزد. در بستر همان قوانین اشتباه می کند. خود و دیگران را بر پایه همان قوانین قضاوت می کند. با آن قوانین محکوم و مجازات می کند. و در آخر هیچ کس هرگز نمی داند چرا و چگونه آن قوانین درستترین بودند. به حق که اندیشمند بزرگیست. خود حلقه ای برای خود و دیگران می سازد و سالها به گردش در آن سرگرم می ماند.

مبارزات انفرادی مردم را در گوشه و کنار می بینیم و صد ها منطق می آوریم که برای آسوده زیستن باید از ما بهتران را به حال خود رها کرد و سکوت اختیار نمود و آنان را به احمق بودن متهم می کنیم. اما من همچنان در اعماق قلبم به خوبی می دانم که اگر همین احمق ها نباشند که مداخله کنند هرگز نمی توان به بزرگ شدن قطر حلقه امیدوار بود.



<http://www.directory.com/people-and-society.html>

من در اعماق قلبم بسیار بر این باورم که من آنان را احمق می خوانم چون نمی توانم به مانند آنان شجاع باشم، به مانند آنان خود را ارزشمند بدانم و به مانند آنان برای احقاق حقوق خود فرسنگها به بادیه روم. ما حتی در دموکراسی نیز تصمیم می گیریم که کسی برای ما تصمیم بگیرد. نمی خواهیم بگویم که همگی با هم می توانند رهبر باشند؛ این هرج و مرجیست. پیشتر مقصودم این است که به هر حال انسان ذاتا گاه بردگی می کند و گاه به بردگی می کشد و این حتی در کوچکترین مجموعه های اجتماع مثل خانواده قابل لمس است ولو به درجات و اشکال مختلف.

مفهوم دموکراسی دلپذیر است، اما من هرگز باور نکرده ام که دموکراسی به معنای انتخاب درستترین است شاید حتی انتخاب درست نیز نباشد. ولی اینکه گروه بزرگی از مردم هم می توانند اشتباه کنند در طول تاریخ بارها اثبات شده است. موضوع دردناکیست؛ انسان همیشه به قدرت درک و فکرش غره بوده اما این سوال همیشه برای من پیش می آید که این اشتباهات فاجعه بار جمعی چگونه پی ریزی می شود؟ این کدام خصلت انسانیست که می تواند نظر جمعی را معطوف کرده، آن را جهت بخشد و از آن حرکتی بزرگ بیافریند؟ همان خصلت غریزی وابستگی و پیروی از جمع؟ گاهی نگاه های گذرای من به جمع های کوچک به من می گوید که جهت گیری گروه ها در موارد اجرایی نه تنها از سر بررسی و دموکراسی نیست بلکه پیشتر از سر سپردن تصمیم گیری به دیگران است. بسیاری تصمیم می گیرند که خود را به دست جمع بسپارند غافل از آنکه خودشان بخش عمده ای از آن جمع هستند که قرار است فکر نکنند و تصمیم نگیرند. این عملکرد فکری همچین به تفاوت قدرت افراد در گروه نیز بازمی گردد که البته همچنان برای من یادآور "گرایش انسان به



## کتاب گویا

میلاذ خاکی

نمی‌دانم با کتاب‌گویا آشنا هستید یا خیر؟ آشنایی من با کتاب گویا حدود شش یا هفت سال پیش بود و کتابی که من به آن گوش دادم هری پاتر بود و به زبان انگلیسی روایت شده بود. کتاب گویا در واقع متن اصلی کتاب است که توسط یک یا چند راوی روایت می‌شود.

مزایایی که کتاب گویا برای من به همراه داشت زیادند، از جمله اینکه من عموماً وقتی شروع به خواندن کتاب می‌کردم چشمانم خسته می‌شد و خوابم می‌گرفت. در مقابل کتاب‌گویا به هیچ وجه خواب‌آور نبود. همچنین آزاد بودم تا کارهای دیگری که نیاز به فکر کردن هم نداشت (ظرف شستن، ورزش، پازل بازی کردن، تمیز کردن اتاق...) را به همراه کتاب‌گویا انجام دهم. دیگر بهتر از این نمی‌شد. من که مدت‌ها از حال و هوای کتاب خواندنم کاسته شده بود اینبار به کتاب "شنیدن" علاقه مند شده بودم. منبع من هم بیشتر اینترنت بود.

کتابهای انگلیسی فراوانی را به صورت گویا پیدا کردم و از شنیدن آنها لذت بردم (کیمیای اثر پائولو کوئیلو، راز داوینچی اثر دن براون، پدر خوانده اثر ماریو پوزو، کشتن مرغ مگس‌خوار اثر هارپر لی، ارباب حلقه‌ها اثر تالکینگ، آئین دوست‌یابی اثر دیل کارنگی، دور دنیا در هشتاد روز اثر ژول ورن و چندین کتاب دیگر که حتی بردن نام آنها نیز از حوصله بنده و شما خارج است).

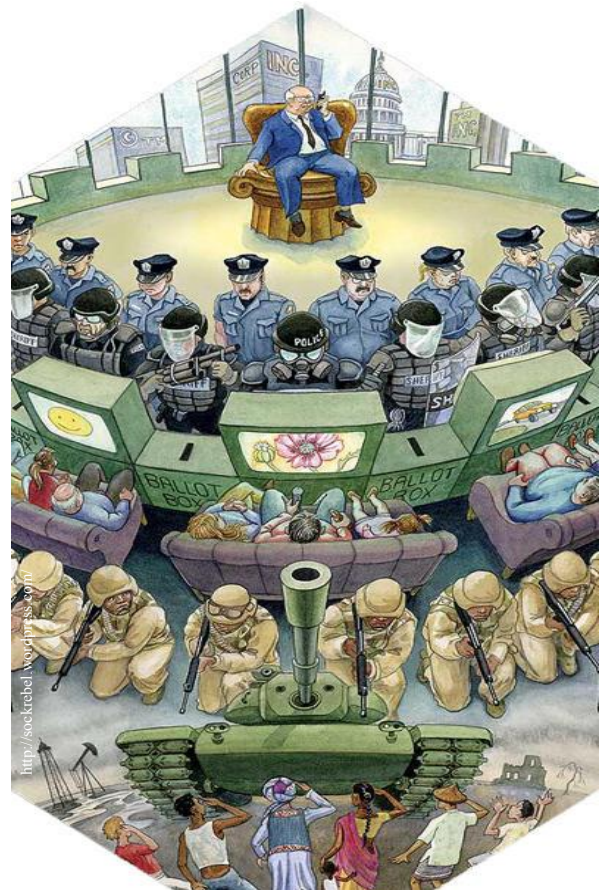
از مزایای خواندن کتاب، که در هر محفلی راجع به آن صحبت می‌شود که بگذریم، نکته جالبی که پس از گذشت چند سال از گوش دادن به کتاب-گویا در من اتفاق افتاده این است که تقریباً هر زمانی که ذهنم بی‌کار باشد را به گوش کردن اختصاص داده‌ام. این مساله باعث رها شدن ذهنم از چنگال فکر هرز شده است.

نمی‌دانم شما هم این نوع فکر را تجربه کرده‌اید یا نه، برای مثال در کوچه چشمم به یک پر زرد رنگ می‌افتد، از دیدن تصویر پر زرد رنگ یاد چند روز پیش می‌افتم که در تابلویی در خانه یکی از اقوام نیز یک پر زرد رنگ دیده بود، خانه اقوام! اینروزها خانه چقدر گران شده! گفتم گرانی... و خلاصه جریان پر زرد رنگ، یکی دو ساعتی مرا در بند خود گرفته و هرجایی که مایل باشد می‌برد.

خوشبختانه با وجود کتاب گویا حتی در مواقعی که به کتاب گوش نمی‌کنم هم، عادت بد فکر هرز وجود ندارد! شاید صرفاً از هوای خوش و یا صدای موسیقی لذت می‌برم.

دیکتاتوری و بردگی است. در عمل درصد بسیار کوچکی تصمیم گرفته اند و بقیه تنها پذیرفته اند. با این وجود تمامی این جمع معتقدند که دموکراسی داشته اند. در این فرایند شاید اولین اتفاقی که می افتد ذایل شدن مجموعه انتخابیست که اگر همه شرکت می کردند بی شک وسیع تر می شد.

با کمی دقت می توان به سادگی دید که اثرگذاری جمع معمولاً در مرحله ی اجرایی آن است نه انتزاعی آن. در جوامع بزرگتر نیز فرد به خودی خود زمانی وارد بازی می شود که تصمیم گیرنده ها به او برای گرفتن تاییدیه، "رای" نیازمندند. این فرایند طوری صورت می گیرد که حتی خود فرد ملتفت نمی شود که در حقیقت او هیچ تاثیری در آفریدن و تکامل بخشیدن آن تصمیم نداشته و تنها در آمادگی آن نقش دارد و به تصور من این همان بازار است. ما در بازار تنها می توانیم ما بین اجناس ارابه شده کند و کاو کنیم. عده ی دیگری ساخته اند و ما با خریدمان به آن ها رای می دهیم. بدون شک سازندگان نیاز خریدار را در نظر داشته اند، اما ما به خوبی می دانیم که خود سازندگان نیز در فرایند تولید نیاز نقش بسزایی داشته اند.



"مثل همه عصرها، طعم گس خرمالو و یک روز مانده به عید پاک" مجموعه از داستانهای کوتاهی بودند که با نثر متفاوت خود مورد استقبال مردم قرار گرفتند.

اولین رمان بلند زویا پیرزاد، با نام: "چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم" در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسید. این کتاب با نثر روان و ساده‌ای که داشت جایزه‌های بسیاری را دریافت کرد، از جمله: برنده جایزه بهترین رمان سال ۱۳۸۰ پکا (مهرگان ادیب)، برنده جایزه بهترین رمان سال ۱۳۸۰ بنیاد هوشنگ گلشیری، لوح تقدیر از نخستین دوره ی جایزه ادبی یلدا در سال ۱۳۸۰ و بهترین رمان سال در بیستمین دوره کتاب سال ۱۳۸۰. داستان کوتاه "طعم گس خرمالو" هم برنده جایزه بیست سال ادبیات داستانی در سال ۱۳۷۶ شد.



ایرانیان

آرزو سر جلو برد و یواش گفت، «چیزی هست تو بلد نباشی؟»  
سهراب سر جلو آورد و یواش گفت، «آره. بیگودی بستن.»  
آرزو زد زیر خنده. «گمشو.»

با تمامی تفصیلی که خدمت شما عرض نمودم و چشمتان را خسته کردم (کاش مطلب کتاب گویا بود!) به فکر افتادم که برای گسترش فرهنگ کتاب‌گویا آستین بالا بزنم. به همراه همسرم به دنبال کتاب گشتیم و با دوستان بخش رادیو هم هماهنگ کردیم که از امکانات در اختیار ایشان (از جمله استودیو ضبط و تجربه کار صوتی و سایت پر بیننده و شنونده رادیو).

خوشبختانه داوطلب برای روایت کتاب هم در ادمونتون پیدا کرده‌ایم. اولین کتابی که در نظر گرفتیم کتاب "عادت می‌کنیم" اثر خانم "زویا پیرزاد" است. در رابطه با این کتاب چندان صحبت نمی‌کنم زیرا می‌دانم که معرفی مفصلی برای این کتاب نوشته شده است. تنها امیدوارم که دوستان گرمی از شنیدن اولین کتاب گویای بچه‌های ادمونتون لذت ببرند و همچون من از مزایای آن بهره‌مند شوند.

## یک کتاب - یک نوشته

سپیده دادرس



زویا پیرزاد نویسنده و داستان نویس معاصر در سال ۱۳۳۰ در آبادان به دنیا آمد، در همان جا به مدرسه رفت و در تهران ازدواج کرد و دو پسرش ساشا و شروین را به دنیا آورد. در سالهای ۱۳۷۰، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷ سه مجموعه از داستانهای خود را به چاپ رساند.

|                                     |   |
|-------------------------------------|---|
| <p>زویا پیرزاد<br/>عادت می‌کنیم</p> | <p>عادت می‌کنیم<br/>زویا پیرزاد<br/>نشرمرکز<br/>۲۶۶ صفحه<br/>چاپ اول: مردادماه ۱۳۸۳<br/>چاپ چهاردهم: ۱۳۸۵</p> |
|-------------------------------------|---|

زویا پیرزاد دو کتاب هم ترجمه کرده است: "آلیس در سرزمین عجایب" اثر لوییس کارول و کتاب "آوای جهیدن گوک" که مجموعه‌ای از شعرهای ژاپنی است. آخرین رمان این نویسنده کتاب "عادت می‌کنیم" است که مورد استقبال عموم قرار گرفت و در مدت زمان کوتاهی چندین بار چاپ گردید.

از نکات مثبت این رمان انتخاب زاویه دید محدود به شخصیت اصلی است و این از زیاده‌گویی راوی و اظهار نظرهای او اگر در مقام دانای کل ظهور می‌کرد، می‌کاهد. یکی دیگر از مواردی که به این متن قوت و غنای بیشتری داده، استفاده از تمهید و بلاگ نویسی است که خواننده در این قسمت بدون نفوذ به ذهن آیه (دختر آرزو - شخصیت اول-) می‌تواند با خواندن و بلاگ او به مکنونات شخصی او پی ببرد.

شخصیت زن در کانون و محور روایت قرار دارد، اما زن "عادت می‌کنیم" زنی مضحک و پرت‌وپلاگو نیست. کلیشه‌ای که درباره زن در ذهن‌ها وجود دارد در این رمان شکسته می‌شود و شکسته شدن روایت درباره زن در این رمان حکم دعوت خواننده به تامل ثانوی برای شناختن زن امروز دارد.

در پایان رمان عادت می‌کنیم حس همدلی خواننده را بر می‌انگیزد و بسیاری از تجربه‌هایی را که مخاطب در زندگی شخصی نداشته است را در اختیار او می‌گذارد.

خواندن این کتاب رو به همه دوستانی که عادت کرده اند عادت نکنند توصیه می‌کنم.



ایرانیان

زویا پیرزاد

رمان "عادت می‌کنیم" در وهله ی اول گزارشی تصویری از ایران کنونی و زندگی سطحی افراد و شکل زندگی در شهر بزرگی چون تهران با همه ی مشکلاتش را به ما می‌دهد. در این کتاب دو بازرگان قدیمی و تازه به دوران رسیده را روبروی هم قرار می‌دهد و چهره‌های مختلف زن را نشان می‌دهد و نسبت به تمام شخصیت‌های داستان شفقت دارد.

یکی از خصوصیات این اثر این است که زنان داستان دارای نقش‌های مضحک نیستند و زنان آن وجودی مستقل از مردها دارند. زویا پیرزاد گفتمان مردانه را به هم می‌ریزد و زنان منحصر به فردی را می‌آفریند. نویسنده در این رمان با زبان به صورت "خود آگاه" برخورد می‌کند و مضمون اثر نیز فائق آمدن بر احساسات زنانه است. به نظر یکی از منتقدان این رمان مانند یک آپارتمان نورگیر و جالب است.

زبان پیرزاد از نظر زبان شناسی بی‌نقص است، زبانی که از سلامت دستوری برخوردار است و از ظرافت متنی و گفتمان برخوردار است و بازی زبانی را کنار می‌گذارد و گرایشی هم به کهنه‌گرایی از خود نشان نمی‌دهد، دو زبان را به زبان مردم نزدیک می‌کند و شاید دلیل اقبال این اثر نیز همین باشد.

شخصیت‌های رمان زویا پیرزاد در هر مقالی که قرار می‌گیرند، زبانشان منطبق بر همان فرهنگ است که این از نظر پیرزاد بسیار موفق عمل کرده است.

از دیدگاه یکی دیگر از منتقدان این اثر ایرادهایی هم دارد که غیر قابل انکار هستند، مثلا شخصیت سهراب را نمی‌پسندد، چرا که سهراب بیش از حد بی‌نقص است. اما هدف پیرزاد شاید به تصویر کشیدن مرد اثری باشد که زن در همه دوران‌ها درانتظار این مرد باشد.

بیشتر خوانندگان آثار "زویا پیرزاد" زنان یا مردانی هستند که می‌خواهند شناخت بیشتری نسبت به شخصیت زن داشته باشند، پیرزاد در "عادت می‌کنیم" وارد نوعی گفتمان انتقادی شده‌است، که تا به امروز این صدا در ادبیات ما نارسا بوده است، حتی در بین نویسندگان

زن نیز کمتر نویسنده‌ای را می‌بینیم که، صدایی که از اعماق اثر او بلند می‌شود کاملا زنانه باشد.

## بیمارستان کودکان آلبرتا - کالگری

الناز تبریزی



این بیمارستان که توسط شرکت معماری و طراحی داخلی کاسیان طراحی شده، از همان ابتدا به صورت فضایی رنگارنگ و پویا برای کودکان در نظر گرفته شده است. مهمترین سوال قبل از آغاز پروژه طراحی بیمارستان این بود: "چه چیزی باعث می شود کودک در بیمارستان احساس آسایش کند؟"



ENTRY STREET

ArchitectureWeek.com

برای دستیابی به پاسخ این سوال کارگاه های طراحی به کمک بیماران و خانواده آنها و کارکنان، بحثهای آزاد تشکیل داد و از شرکا خواسته شد تا بیمارستان ایده آل خود را توصیف کنند. ایده های حاصل از این کارگاه ها شکل طرح را بوجود آورد: بکارگیری نور روز، جذابیت، عملکرد و تاثیر گذاری، محیط گرم و پویا و هماهنگی با طبیعت.

زمانی که از کودکان خواسته شد که احساس خود را در مورد بیمارستان بیان کنند، بر خلاف پیش بینی تیم طراحی که انتظار پاسخ درد و ترس را داشتند، کودکان از بیمارستان به عنوان فضایی کسل کننده و تاریک یاد کردند و بدین ترتیب دیدگاه گروه طراحی تغییر کرد. در تمرینی دیگر با دادن تعدادی مداد و کاغذ از کودکان خواسته شد تا دیدگاه خود را از بیمارستان ترسیم کنند. نظرات کودکان نسبت به سنشان بسیار منطقی بود: پنجره ها و ساختمانهای رنگارنگ و تخیلی، مصالح گیاهی و وجود حیوانات خانگی.

پنجره ها جهت کاهش مقیاس بنا بکار گرفته شد. رنگهای روشن و جسورانه به عنوان محور اصلی طراحی قرار گرفت. برای بیمارانی که قادر به بیرون رفتن نیستند یک اتاق نورگیر با پنجره های بزرگ تعبیه شد تا فضای بیرون را به داخل ساختمان هدایت کند. فضای دو طبقه مرکزی بیمارستان نه تنها استفاده کنندگان را هدایت کرده و در یافتن



ایرانیان

راه به آنها کمک می کند، بلکه به صورت تاتری است در اطراف که با سن قابل جابجایی، به همراه نور و صدا تکمیل می شود. خوش آمد گویی به کودکان بیمار و خانواده های آنها قبل از ورودشان به بیمارستان، از پارکینگ گرم و سر پوشیده آغاز می شود که در حکم پناهگاهی است جهت مقابله با سرمای سرد زمستان. برای خانواده هایی که شب هنگام می رسند مکانی برای اقامت و خدماتی از قبیل صبحانه قبل از یافتن هتل وجود دارد.

طراحی یک راهرو با یک ورودی از خارج بیمارستان و ورودی دیگر از داخل به کودکان این اجازه را می دهد تا اوقاتی را با حیوانات خانگی سپری کنند. یک آکواریوم، یک آتلیه هنر و موسیقی، و فضاهای بازی و تجمع مرکزی، بیمارستان را مبدل به مکانی جالب و نشاط آور نموده است.

یک بخش شامل کتابخانه، مشاوران و امکانات کامپیوتر، واقع در طبقه دوم، خانواده ها را قادر می سازد تا در مورد بیماری فرزندشان آموزش ببینند. علاوه بر آن شش باغ، از جمله یک باغ سیب، خوشی و آسایش را برای خانواده ها فراهم می سازد.



ایرانیان

منبع:

<http://www.architectureweek.com>

## مسائل جنسیتی میان ایرانیان مهاجر کانادا

(بخش نخست)

ترجمه و تخلص: فرناز مانی



**یادآوری:** مطالب گردآوری شده در این جستار، ترجمه و چکیده‌ای است از مقاله‌ای علمی تحت عنوان *Gender and Sexuality Among Immigrant Iranians in Canada* و لزوماً بیانگر دیدگاه‌های نویسنده و ایرانیان نمی‌باشد.

جستاری که از این پس و در چند شماره آینده در این ستون بدان می‌پردازیم، بر گرفته از مقاله‌ای است به قلم دکتر حامد شهیدیان و تحت عنوان "جنسیت و مسائل جنسی در میان ایرانیان مهاجر در کانادا".

دکتر شهیدیان (۱۳۸۴-۱۳۳۸) در دوران کاری خود، استادیار جامعه‌شناسی در دانشگاه ایلینویز (واقع در سپرینگفیلد) و رییس برنامه انسان‌شناسی / جامعه‌شناسی این دانشگاه بود. وی در رشته‌ی انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی تحصیل نمود. تحصیلات مقدماتی خود را در مقطع لیسانس در دانشگاه Hamline و سپس تحصیلات تکمیلی خود را در مقطع فوق لیسانس و دکترا در دانشگاه Berandies به پایان رسانید.

این مقاله تحلیلی از تغییر مضمون جنسیت و روابط جنسی در میان ایرانیان مهاجر در کانادا ارائه می‌دهد و به بررسی راه‌هایی که تغییر مکانی، مقوله‌ی جنسیت و مسائل جنسی را تحت تاثیر قرار می‌دهد می‌پردازد. همچنین تاثیرات و تغییرات عمیقی که مقوله مهاجرت در بین زنان و مردان گذاشته مورد بحث قرار می‌گیرد. یکی از این تغییرات بنیادی در مقوله‌ی جنسیت و مسائل جنسی تأکید بر شخصیت و فردیت افراد است که حتی در بین خانواده‌های با سطح طبقاتی متوسطه رو به بالا نیز، بین رفتار واقعی و ایده‌ال تفاوت ایجاد کرده است. اجتماعات مهاجری بر اساس گنجینه‌ای از الگوهای اجتماعی و فرهنگی منتقل شده از مرزو بوم مهاجرین ساخته شده است. اما نه اجتماع قومی و نژادی و نه اجتماع کشور میزبان، سراسر سازنده و محدود کننده نمی‌باشد.



بر این اساس زنان و مردان بوسیله بازسازی منتقدانه گذشته خویش و معنا سازی مجدد و خلاقانه‌ی آنچه در دسترس دارند از راه ترکیب و تطابق‌گزینی هنجارها و ارزشهای سنتی با انتخابهای مدرن، مقوله‌ی جنسیت و مسائل جنسی را ساخته و بر سر آن به بحث و مجادله می‌پردازند.

در این مقاله ابتدا به تاریخچه و عوامل مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور اشاره شده و در ادامه به روش‌شناسی (Methodology) موضوع مورد تحقیق پرداخته شده است. سپس مقوله‌ی جنسیت و مسائل جنسی را در داخل و خارج ایران مورد بررسی قرار داده است و به دنبال آن به توضیح تغییر نقش جنسیتها پرداخته شده و در بخشی نیز به ادعاها و توافق‌های بین جنسیتها و به بیان روابط بین نسل‌های مختلف مهاجرین اشاره شده است و در نهایت بحث با یک جمع‌بندی کلی از پیامدهای مهاجرت و ایجاد مرزهای ملی و قومی در اجتماع مهاجرین به پایان رسانیده شده است.

امید است که با مطالب ذکر شده، دیدگاهی کلی راجع به مباحثی که در شماره‌های بعد به شکل مفصل‌تر به آنها اشاره خواهد شد، پیدا کرده باشید.

**منبع:**

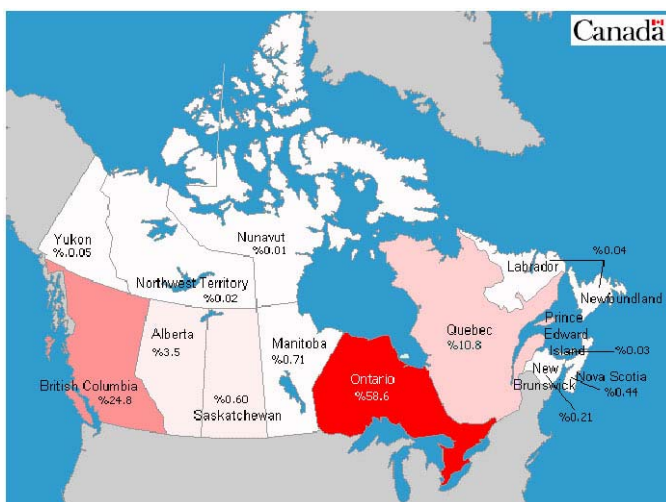
Hammed Shahidian , *Gender and Sexuality Among Immigrant Iranians in Canada, Sexualities*, Vol. 2, No. 2, 189-222 (1999). DOI: 10.1177/136346079900200203

تعقیب اعضای حکومت پیشین، مقامات رسمی سابق، افسران نظامی، و حامیان نظام سلطنتی را وادار به هجرت به کانادا نمود.

سختگیری، اعمال نظرهای فراقانونی، تعقیب‌های سیاسی و مذهبی، جنگ ایران و عراق و رکود شدید اقتصادی متعاقب آن، تحدید آزادی‌های اجتماعی و تحمیل قانون پوشش اسلامی زنان به عنوان دلایل عمده مهاجرت طبقه متوسط تحصیلکرده و حرفه‌ای به کانادا می‌باشد.

شکل زیر نقشه کانادا و توزیع جمعیت ایرانی همراه با درصد در استانها و نواحی آن را نشان می‌دهد (آمار مربوط به سال ۲۰۰۱).

در شماره‌های آتی با مراجعه به آمار و گزارش‌های رسمی به بررسی موشکافانه‌تری از روند و وضعیت مهاجرت ایرانیان به کانادا و اوضاع فعلی این گروه جمعیتی می‌پردازیم.



#### منابع:

- <http://www.thecanadianencyclopedia.com>
- <http://www.iranica.com/>
- Vahid Garousi1, *Iranians in Canada: A Statistical Analysis*

## نمایه یک ملت: ایرانیان کانادا

ترجمه و گردآوری: سعید نظام آبادی



نوشتار حاضر تلاش دارد تا اطلاعاتی را در خصوص جامعه ایرانیان مقیم کانادا در اختیار خوانندگان قرار دهد. در این خصوص و در چند شماره آتی اطلاعاتی در باب تاریخچه، جغرافیا و پراکندگی، صنعت و جوانب دیگر جمعیت ایرانی ساکن در کانادا پرداخته خواهد شد. آمارهای ارائه شده با استفاده از منابع معتبر و مراجعه به آمارهای رسمی دولت کانادا گردآوری گردیده‌اند.

آمار ارایه شده توسط *سازمان آمار کانادا* در محدوده زمانی سالهای ۱۸۹۶ تا ۱۹۱۵، زمان ورود اولین ایرانی به کانادا را بین سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ ثبت نموده است. با وجود اینکه سال بعد نرخ مهاجران با شیبی تند آمار چهل نفر را تجربه کرد، ولی همچنان با وجود میانگین یکصد نفر در سال، در بازه شصت سال بعد همواره در نوسان بوده است.

تا سال ۱۹۷۰ این میانگین به ۶۶۰ نفر در سال افزون گردید، افزایشی که مطابق انتشارات دولت کانادا به جهت "جریان عظیم دانشجویان ایرانی به دانشگاه‌های آمریکای شمالی بوده که در سال ۱۹۶۵ آغاز گردیده بود و این حقیقت که بخش عمده این دانشجویان، اقامت در کانادا را پس از اتمام تحصیلات خود بر می‌گزیدند.

"نخستین مهاجران از ایران به سرعت به مدارج شغلی پزشکی، مهندسی، وکالت، پرستاری، و دندانپزشکی رسیدند."

یک تغییر عمده در الگوی مهاجرت ایرانیان با انقلاب سال ۱۹۷۹ اتفاق افتاده است. سازمان آمار کانادا تعداد ایرانیان در کانادا را در اواسط دهه هشتاد، ۵۰۰۰ نفر و در اواسط دهه نود - با شیبی تند - ۶۰۰۰۰ نفر اعلام نمود. ارقام سرشماری بین سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ افزایش ۲۸٪ در پارسی‌زبانان مقیم کانادا نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۹۶ به ۶۲۳۸۵ نفر بالغ گردید.

این تغییر شگرف به طور عمده ناشی از تغییرات فضای سیاسی ایران پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. به شکلی که

## هویت ایرانی و ایرانی بودن

کتابی نوایی

(گزارش یک سخنرانی)



دکتر مجتبی مهدوی یک ایرانیست که نه پزشک است نه مهندس، او علوم سیاسی خوانده و تخصصش مطالعه دمکراسی در خاورمیانه است. ایشان اکنون استاد دانشکده علوم سیاسی در دانشگاه آلبرتا می‌باشد. یکی از علایق ایشان، **هویت ایرانی و ایرانی بودن**، موضوع سخنرانی ۲۴ آوریل انجمن فرهنگی ایرانیان ادمونتون بود که در مرکز دانشجویان بین‌الملل (International Center) دانشگاه آلبرتا برگزار گردید. گزارشی از این سخنرانی در زیر آمده است.



ایرانیان

ب- روایت مدرن و پست مدرن. در این روایت ملت پدیده‌ای است نوین و مدرن ساخته و پرداخته دولت مدرن. ملت حاصل مدرنیته است. مفهومی ساختگی و نوظهور که هیچ پایه و اساس تاریخی ندارد.

پ- روایت تاریخ نگر. در این روایت هویت ملی ما زاده دنیای جدید است. هویت ایرانی در معنای امروزی آن سابقه بنیادین چند هزار ساله ندارد. با آنکه دولت‌ها قباله‌های تاریخی برای هویت ایران می‌سازند و سنت ابداع می‌کنند اما هویت تاریخی و فرهنگی ما از ابداعات قرن حاضر هم نیست. ابداع سنت در زمان ساسانیان اتفاق افتاد و اساطیر اقوام ایرانی در شاهنامه به ثبت رسید. هویت تاریخی ایران پس از دوران صفویه با اسلام متحول شد و به عنوان هویت ملی ظاهر شد.

هویت قومی ما امر ثابتی نیست بلکه طی تاریخ دچار دگرگونی شده است و مفاهیم امروزی آن برای اولین بار در قرون ۱۹ و ۲۰ معرفی شد.

**مذهب:** مولفه دوم مذهب است که همان سه رویکرد را می‌توان به آن داشت.

الف- برخورد رمانتیک و غیرتاریخی: اسلام در این رویکرد مجموعه‌ای از قوانین ثابت است که از چهارده قرن پیش تاکنون تغییری نکرده و باید اجرا شود. در این رویکرد اسلام تنها راه‌حل است. در مخالفت با این رویکرد اورینتالیست‌های غربی معتقدند که با اسلام، جامعه محکوم به عقب‌ماندگی است. از دید آنها اسلام تنها مشکل است.

ب- برخورد مدرن و پست مدرن که در آن اسلام هیچ بنیاد تاریخی ندارد.

پ- برخورد تاریخ نگر: اسلام در این برخورد یک پدیده تاریخی و اجتماعی است که در حال تحول است و یک امر ثابت نیست. تعبیر انسان‌های متفاوت از اسلام گوناگون است.

دکتر مهدوی سخنرانی خود را با سه مولفه اصلی هویت ایرانی از منظر فلسفه سیاسی چنین آغاز کرد «... ملیت، مذهب و تمدن غرب؛ ایران قرن بیستم هیچ گریزی از این سه عنصر ندارد. سوال مهم آن است که بدانیم با هر کدام از این سه عنصر چگونه برخورد کنیم؟ ما چه قدر راه‌حل بومی و ایرانی در رابطه با توسعه و تحول داریم؟ آیا می‌توان از مدل ایرانی توسعه سخن گفت، آیا مفید است، آیا ایرانی است یا اسلامی؟ آیا پذیرفتن اصل جهانی تمدن مستلزم فراموش کردن هویت ایرانی است؟ و دیگر اینکه چگونه می‌توان در قرن بیستم هم ایرانی و هم جهانی بود؟...». آنچه فیلسوف پست مدرن آلمان سه نوع برخورد با میراث تاریخی معرفی می‌کند:

۱- رمانتیک و نوستالژیک یا همان برخورد موزه‌ای؛

۲- برخورد احیا گرانه؛

۳- نفی گذشته؛ که امکان پذیر نیست. در این حالت یا دروغ‌گوییم و یا جاهل. گذشته را ما نساخته‌ایم، ما آن را حمل می‌کنیم، همیشه با ماست و ما باید با آن روبه رو شویم.

دیدگاه مطلوب نیچه یک برخورد نوگشت آگاهانه است، نه تقلید و ترجمه و نه برخورد رمانتیک و نوستالژیک و نه انکار. در این برخورد گذشته را به تیغ تیز نقد می‌سپاریم و به عنوان میراثی به آن نگاه می‌کنیم که امروز می‌توانیم از آن استفاده کنیم. سپس دکتر مهدوی به هر کدام از سه مولفه هویت ملی با این سه دیدگاه نگاه کرد:

«ملیت: سه روایت در منشا ملت وجود دارد:

الف- روایت ملت پرستانه یا همان ناسیونالیسم رمانتیک و نوستالژیک. در این روایت ملت یک پدیده طبیعی و تاریخی بشر است که هیچ منشایی در تاریخ مدرن ندارد. این گونه وطن پرستی در ایران از دوران مشروطیت آغاز شد و به احیای افراطی و میهن پرستانه ایران باستان پرداخت.

## گزارش انتخابات انجمن دانشجویی



محسن نیک سیر

دقیقا یادم نمیدادم که در کتاب فیزیک یا شاید علوم با قانون بقای ماده و انرژی آشنا شدم. در این قانون ماده و انرژی تولید نمی شوند و از بین نمی روند تنها از نوعی به نوع دیگر تبدیل می شوند! حالا خدا می دونه که این قانون هم دقیقا مصداق داره یا مثل تمام قوانین حاکم بر زندگی بشر پر از چاله و چوله و حفره و نقطه ضعفه...

چند وقت پیش انتخابات انجمن دانشجویی دانشگاه آلبرتا بود. تیم قبل که دو سال در این عرصه فعالیت کرده بودن، در ایمیل های یادآوری خودشان که معمولا قبل از هر برنامه ای میل باکس آدم رو مورد تاخت و تاز قرار می ده و در اکثر اوقات با بی مهری قبل از خوندن پاک می شه، حکایت از این داشت که تیم گذشته به هیچ وجه من الوجوه قصد کاندیدا شدن مجدد ندارند.

البته این رو هم کاملا می شد انتظار داشت، چون مثل تمام کارهای داوطلبانمون بیشتر از اینکه Volunteer appreciation در موردمون اجرا بشه Volunteer Execution برامون در نظر گرفته می شه. به هر حال در این میدان ۵ نفر کاندیدا شدن که سکان کشتی انجمن دانشجویی که با سرعت قابل قبولی در حال حرکت بود رو به دست بگیرن. در طی صحبت هایی که هم در رادیو داشتن و هم من به طور شخصی با چند نفر از اون ها داشتم، عمده سرمایه گذاری انترپرایز بر روی ورودی های جدید بود و هم تلاش برای جمع کردن تمام اقشار ایرانی زیر یک سقف، حالا طول و عرض این سقف چقدر باید باشه که ستون ها زیرش دووم بیارن، الله اعلم! اما تقابل ایده آل گرایی و واقعیت گرایی چیزیه که همیشه و در همه جا زمانی که قراره مسوولیتی جا به جا شه به عنوان کاتالیزور برای ناپایداری سیستم در نظر گرفته می شه و همیشه باید روی اینجور انتخابات برچسب «شکننده! با دقت حمل شود!» زد. حالا با این مقدمه نسبتا طولانی ببینیم چه گذشت:

شروع برنامه با ارائه یک گزارش مختصر از فعالیت های گروه قبل بود. گروهی که شاید به عقیده من بیشتر از اینکه اومده باشه تا گزارش بده اومده بود تا به اتهامات وارده... نه! اتهامات چیه؟!... به ابهامات وارده که بعضا در ذهن گروهی از بچه ها شکل گرفته بود و شاید به نوعی هم در رزومه کاندیداها بولد و ایتالیک و آندر لاین شده بود پاسخ بدن. در وهله اول چیزی که جلب نظر می کرد بیش از ۷۰ برنامه ای بود که انجمن برگزار کرده بود و در این بین دانشجویها به ۳۰ دلار و به ۴۰ دلار برای دو تا مراسم پرداخت کرده بودن. اگرچه جسته گریخته از

اسلام یک مولفه هویتی تاریخ ماست. چه مسلمان باشیم و چه نباشیم این مولفه را نمی توان حذف کرد. اسلامیت ها را هم نمی توان حذف کرد. هیچکدام ثابت و غیرقابل تغییر نیست. اسلام نه «تنها راه حل» است و نه «تنها مشکل». باید به این موضوع سیال نگاه کنیم.

غرب: مولفه سوم است که بازهم دچار همان رویکردهای عمومی می شود. رویکرد رمانتیک که در آن غرب یک پدیده واحد و جدا از شرق و تنها راه حل و الگوی موفق پیشرفت است. جلال آل احمد این رویکرد را غربزدگی می خواند. غرب هراسان در این رویکرد تمام مشکلات را بر سر غرب می کوبند.

برخورد درست به غرب برخورد تاریخ نگر است که در آن یک مفهوم انتزاعی و واحد از غرب وجود ندارد. غرب هم از نظر جغرافیایی و هم از باب مفاهیمی چون امپریالیسم و حقوق بشر مجموعه ای از تناقض هاست؛ باید به غرب نقادانه نگریست. نه تقلید و ترجمه از غرب و نه چشم پوشی از تاریخ خود و تسلیم شدن به غرب. جامعه نهایتا در این رویکرد با آگاهی از تفاوت های بومی و ملی جهانی می شود.

در پایان دکتر مهدوی به این نتیجه گیری کلی رسید که «سه عنصر هویت ملی ما پایه های اصلی راه حل های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای ایران را می سازند. هر جریان سیاسی که یکی از این سه مولفه را نادیده گرفته، نابود شده است. در یک سنتز پویا این سه مولفه جایگاه خاص خود و رابطه دیالکتیک دارند.

مدرنیته ایران تجلی عینی هویت ایرانی ماست. این رمز پیروزی ایران است. بازگشت به روح ملی، افتخار به تاریخ اسلام و استفاده از دستاوردهای علمی و تکنولوژیک مدرنیته غرب. تلفیق این سه عنصر نوع درست برخورد پویا و انتقادی است، آن هم نقد بیرحمانه ای سنت و مدرنیته. چنین مدرنیته ای هم ایرانی است و هم جهانی.»

در گفتگوهای پایانی این سخنرانی دکتر مهدوی، با نگاه همیشگی مثبت و امیدوارانه خود به امروز و فردای ایران، تنها راه حل بحران هویت جوانان ایران را گفتگو و تمرین دموکراسی دانست. گفتگو و نگاه نقادانه ای که از نخبگان جامعه آغاز می شود و به تحولات ساختاری می انجامد. او باز با دید خوشبینانه اش جایگاه عمل روشنفکران جامعه ایران را تاکنون در کار نقد و گفتگو و انتقال اطلاعات به توده مردم موثر و ارزشمند خواند.



وجودشون اون جنم لازم برای وارد شدن به برزخ ISAUA - که در کتاب علوم ما بهش می گفتن ماده! - رو داشت ... زیاد هم داشت. برگزاری چندین و چند جلسه پیش از انتخابات و ارائه برنامه و راه اندازی گروه در Facebook نشون از همین پتانسیل می داد.

شروع بحث با جمله ای آغاز شد که یه جورایی فتیله ماجراها رو روشن کرد: «ما انتخابات راحتی در پیش داریم چون رقیبی نداریم» این جمله اگرچه به نظر من اعلام پیروزی پیش از موعد نبود ولی جو لازم برای راه افتادن شور معروف رو در وجود خیلی ها ایجاد می کرد.

تمرکز صحبت های تیم کاندیداتوری بیشتر روی تیم محوریشون می گشت که حکایت از وجود نقاط کلیدی در این گروه داشت. نمایش یک روحیه کار تیمی که برگ برنده در این جور کارهای بدون منفعت مالی هست. تا اینجا همه چیز بصورت عادی پیش می رفت. تایید کارهای گروه قبل از لحاظ کیفیت و زمان بندی و تنها اضافه کردن ابعادی چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی به برنامه ها حکایت از این داشت که موضع این گروه نسبت به موضعگیری هاشون که در مصاحبه رادیویی شنیده می شد به طور واقع گرایانه ای تعدیل شده بود.

پیش از ادامه داستان یه سوال! آیا من جزو ISAUA هستم یا ISAUA جزو منه؟ یه کم واضحت می گم. در حالت اول از اونجا که من جزو ISAUA هستم، از خیلی عقاید شخصیم که شاید با دیگران فرق داشته باشه می زنم و از انجمنم حمایت می کنم تا به بقایش ادامه بده و به پیش بره. در حالت دوم از اونجا که ISAUA جزو منه، موظفه که برنامه هاش جوری بشه که من راضی بشم و این حکایت یکی برای همه و همه برای یکی هست. اما زمانی که نظرات گروه به سمت «...عقیده های بیشتری رو جمع بکنیم، ولی نمی خوایم اون اقلیت حرفاشونو تحمیل کنن به اکثریت...» با گروه ها صحبت کردیم و می

ملت شنیده بودم که این قیمتها بالاست اما خود تیم جدید هم اذعان داشت که: «اگر یه همبرگر در Quad خورده بشه هزینش ۵ دلار می شه و واقعا باید از ISAUA تشکر کرد که بدون هزینه ثبت نام این همه برنامه رایگان برگزار کرده». گزارش گروه گذشته بیشتر با مانور روی لیست ارائه شده و توضیح در مورد عملکردشون بود.

بخش پرسش و پاسخ بیشتر حقیقتی رو آشکار می کرد که من از اون به عنوان کالای شکننده یاد کرده بودم. گفتن جملاتی مثل «... علی با اهداف مشخصتری وارد شد و خوب بود که می پرسیدیم الان در مورد ISAUA چی فکر می کنه»، «... ما شعار ندادیم و فعالیت تفرقه آمیز نکردیم مطابق با اساسنامه...» و یا «... اشتباه ما ایده آل گرای بود...» نشان از دفاعیاتی داشت که در قالب نصایح خودش رو نشون می داد. البته صحنه هایی رو هم می شد دید که بر اساس اون ترک هایی رو در رابطه میان دو گروه به وضوح می شد حس کرد. با این حال گروه جدید، به این پاسخ که «...سیستم، سیستم آزمون و خطاست. یا می تونه منابع انسانی و سرمایه ای رو جذب کنه یا نمیتونه... این که ما چکار کردیم عملا به درد بچه های جدید نمی خوره باید بیان و خودشون امتحان کنن.» با ارائه این پاسخ که «خیلی راه ها رو شماها رفتین و درست نیست ما هم دوباره بریم»، موضع خودش رو در جهت هرگونه تنش زدایی اعلام می کرد. به هر حال این نکته رو باید همیشه در هر کار در نظر داشت که تجربه ها رو هرگز نباید دوباره تجربه کرد. در ادامه به نکات جالبتری در مورد صحبت های رد و بدل شده اشاره می کنم. اما کم کم با شروع صحبت های گروه جدید جمعیت حاضر در سالن بیشتر می شد که حالا نمی دونم این رو بر چه مبنایی باید گذاشت

(۱) آیا قانونا ایرانی ها همیشه با نیم ساعت تاخیر سر قرار حاضر می شن؛

(۲) آیا مشتاقیم... نه! مشتاق تریم... که ببینیم گروه جدید چه برنامه هایی دارن؛

(۳) زیاد برامون مهم نیست بدونیم گروه قبل چه کار کرده که این خودش دو قسمت می شه:

(الف) برنامه های گروه قبل رو کاملا می پذیریم

(ب) برنامه های گروه قبل رو بدون شنیدن هرگونه توضیحی نمی پذیریم!!!!

اما شروع صحبت های گروه جدید با شوخی و خنده متداول برنامه ها (!) شروع شد. گروه جدید گروه پارانرژی به نظر می رسید، گروهی که در

باشه که ماها تنها سرنشینان کشتی هستیم و به تیم نوابری فقط غر می زنیم جای اینکه حتی ۵ دقیقه بیایم روی عرشه و هوایی بخوریم... این که مجانبه!!

☺ یک سوال مشترک این وسط پرسیده شد: «چه برنامه هایی می خواین ایجاد کنید که اقلیتها رو جمع کنید؟» جواب گروه پیشین به این سوال آبی بود بر روی آتیش و جواب گروه دوم شروع یک آتیش.

#### پی نوشت:

۱- در آماری که نشریه ایرانیان با همت اردلان صدیقیان از حضار شرکت کننده در جلسه گرفت، از ۲۹ نفر از شرکت کننده ها ۴۵٪ نظرشون رو به قیمت زیر ۲۰ دلار عوض می کردن و ۳۸٪ حاضر به عوض کردن نظرشون به هیچ قیمتی نبودن.

۲- در آخر رای گیری مهشاد پازوکی، نفیسه دادگستر، کیوان خالقی و احسان ابادری با کسب بیش از ۵۰٪ رای موافق به عنوان هیات اجرایی انجمن انتخاب شدن. هرچند احسان ابادری و کیوان خالقی از سمت خود استعفا دادن که به نظر من همون اصلی بود که گفتیم... شهادت این دوستان تماما با تبدیل شدن به انرژی، مستهلک شد. تا زمان تهیه این گزارش از نتیجه ای دریافت نشده.

۳- در پایان انتخابات میان دوره ای زودهنگام، که روز پنجشنبه ۲۸ می برگزار شد، اسامی شیمیا خطیبی سپهر (پرزیدنت)، علی ترابی و بنیامین ظهیری به عنوان معاونین از صندوق رای خارج شد. این سه تن به دو عضو منتخب قبلی پیوستند تا تیم ISAUA امسال هم با ترکیب کامل فعالیت خودش رو شروع کنه.

#### نتیجه اخلاقی:

قانون بقای ماده و انرژی در مورد کارهای داوطلبانه به شدت حکم فرماست.



ایرانیان

خوایم روش انرژی بذاریم... کار روی راه های ارتباطی ISAUA» زمینه رو برای باز شدن معزل لاینحل طراحی عرض و طول این سقف که در بالا بهش اشاره شد، فراهم کرد.

«... چه برنامه هایی می خواین ایجاد کنید که قبلا تو ISAUA نبوده که اقلیتها رو جمع کنید؟» سوال به سمت جزئی تر شدن و مناظره پیش می رفت و گروه کاندیداها می خواستن سیاست «نه سیخ بسوزه نه کباب» رو انجام بدن. کم کم کاندیداها با ریزتر شدن سوالات تک تک وارد صحنه دفاع می شدن و از یه طرف با تلاش بر بیان نظراتی چون «سعی می کنم از کلی گویی فراتر نرم. ارتباط با گروه قبلی و ارتباط با ارگان های ملل مختلف در داخل دانشگاه... ارتباط با گروه قبل و برنامه های جذب اسپانسر و تبلیغات و یا افزایش رابطه با GSA...» وارد کردن ایده های جدید کمک به ورودیهای جدید... و ایجاد راه های ارتباطی مثل فیس بوک و تمرکز روی ورودی های جدید» از دیگر چیزهایی بود که اگرچه بخش کلیدی برنامه ها بود ولی کم کم در حاشیه قرار گرفت و بعد هم بطور کامل محو شد.

بخش پرسش و پاسخ جنجالی و پرحاشیه بود. خیلی سعی کردم که خلاصه ای از این جلسه رو بنویسم اما تمام سوالاتی که مطرح شد همه و همه در حواشی همون معضل گذشته می چرخید. اما حواشی این برنامه هم جالب بود:

☺ گروه پیشین از عدم استقبال دانشجویان به بعضی برنامه های فرهنگی که علی رغم درخواست دانشجویان در راستای حفاظت از صیانت فرهنگ فارسی داشت گلایه داشتن. شاید بقولی ماها دنبال فقط فرصتی هستیم که دور هم جمع بشیم و تنها گپی بزنیم.

☺ تلاش برخی از دوستان برای حفظ حقوقشون گاهی چنان شخصی می شد که جو جلسه رو بیشتر مفرح می کرد!

☺ نظرات بی مقدمه و ناگهانی که گاهی هم با دست زدن همراه می شد اعتراض مسوول جلسه رو در پی داشت. این وسط معلوم نبود کی از کی حمایت می کنه!!

☺ در این میان هم بازار تشکر و قدردانی از همدیگر بسیار داغ بود. همه دنبال فرصتی بودن که از اون یکی تشکر کنن!!

☺ زمان صحبت گروه کاندیداها نسبت به نظراتی که از جمع شنیده می شد تقریبا ۱ در برابر ۳ بود. این شاید نشون می داد که واقعا نگران این هستیم که دوستانی که قراره انجمن رو در دست بگیرن کشتی رو به گل نشونن. هر چند باید امیدوار بود که مصداق کشتی رو نداشته

## پیمان قاسم خانی استاد مسلم فن نویسندگی

حمید مقدس



حدود دو ماه پیش، شبکه دوم صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، ساعت ۲۳ یک فیلم کمدی قدیمی پخش کرد به نام: "من زمین را دوست دارم"; علیرضا

خمسه در نقش یک آدم فضایی که از سیاره خود رانده شده و به زمین پناه می آورد. خاطرات زیادی در ذهنم زنده شد. این فیلم از جمله موفق ترین کمدی های دهه هفتاد به شمار می آید. با گذشت این همه وقت و پیشرفت طنز و کمدی و سبک های آن و علی الخصوص تولید انبوه فیلم های کمدی و سریال های نود شبی که مهران مدیری، رضا عطاران، مهران غفوریان و داریوش کاردان را از میان سازندگان آنها می توان ذکر کرد، هنوز تکه های ناب در آن یافت می شد که بدون رجوع به مسائل غیراخلاقی یا سیاسی، به طرز کاملا بی طرف، اثر خود را بر مخاطب می گذارد. این بار کنجکاو شدم و در تیتراژ پایانی به دنبال نویسنده یا خالق بنیادین اثر گشتم. آنچه دیدم هرچند دور از ذهن نبود، اما مرا باز هم به تحسین واداشت: پیمان قاسم خانی. به زعم من، مهمترین عنصر در ساخت یک فیلم سینمایی، سریال تلویزیونی یا یک برنامه رادیویی، نویسنده آنست: از آنجا که برای اولین بار، اثر در ذهن او حلول می کند. هرچند برای ارائه به مخاطب، نیاز به کمک کارگردان، بازیگر، تهیه کننده، بازیگردان، آهنگ ساز، و ... وجود دارد، هم اوست که فکر اصلی یا درون مایه اثر را تعیین می کند: شخصیت ها را می آفریند، با آنها زندگی می کند و خط سیر اتفاقات را مشخص می کند.

### بیوگرافی:

پیمان قاسم خانی سال ۱۳۴۵ در تهران متولد شد او که در دانشکده اهواز آمار انفورماتیک خوانده است سال ۱۳۷۰ به مرکز آموزش فیلمسازی باغ فردوس رفت و دوره فیلمنامه نویسی را در این مرکز گذراند.

### کارها و جوایز:

فیلم نامه ها: سن پترزبورگ، مکس، نقاب، مارمولک (بهترین فیلمنامه جشنواره فیلم فجر)، نان و عشق و موتور ۱۰۰۰ (بهترین فیلمنامه



(سال)، دختری با کفشهای کتانی (بهترین فیلمنامه جشن خانه سینما)، بوی خوش زندگی، من زمین را دوست دارم. سریال های تلویزیونی: خانه ما، پاورچین، نقطه چین، جایزه بزرگ، شبهای برره، باغ مظفر، مرد هزار چهره.

### هنر: یک مدیوم برای انتقال افکار

پیمان حرفهای زیادی برای زدن دارد. او این حرفها را در چاشنی طنز می پروراند و مخاطب عام را به سالن تاریک می کشاند. متاسفانه بسیاری از هنرمندان، قالب مناسبی برای پیام خود نمی یابند، و حاصل آن می شود یک فیلم خاص با مخاطب خاص و محرومیت بیننده عام از آن. او بی پروا جامعه امروز ایران را به نقد می کشد.

### ویژگی های خاص:

اکنون با ذکر چند مثال، به بررسی ویژگی های بارز و منحصر به فرد در کارهای پیمان می پردازیم.

#### الف) انعطاف در کار:

برای ساخت یک سریال نود شبی، ابتدا قالب و محیط اثر توسط نویسنده و کارگردان بررسی می شود. سپس چند اپیزود از آن را می نویسند. یعنی انتهای کار ایدا مشخص نیست. پس از ساخت و پخش چند قسمت، فیدبک تماشاگر بررسی می شود و با توجه به آن، قسمتهای بعدی نوشته می شوند. او دستی در نوشتن به این سبک دارد.

#### ب) خود سانسوری و نقد پذیری:

عادت مردم برره به شرکت در دعواهایی که به آنان هیچ دخلی ندارد، نکته بسیار ظریفی است. آنان یکی پس از دیگری به سوی جمعیت

حمله ور می شوند و یک هرم (!!!) تشکیل می دهند. طبق آمار غیر رسمی، تقلید از این حرکت، جان چند دانش آموز را در مدارس گرفت. باز هم جنجال به پا شد و نوک پیکان انتقادات و اتهامات، به سوی



مهران مدیری و پیمان قاسم خانی نشانه رفت. پس از چند اپیزود، این حرکت دیگر نمایش داده نشد: در حالی که جای خالی آن در میان عادات جاهلانه مردم برره حس می شد. در عوض، زمانی که یک دعوا شروع می شد، یکی از بازیگران مسئله بدآموزی را متذکر می شد و با دست جلوی لنز دوربین را می گرفت.

قول شاعر "عالم پیر دگر باره جوان می گردد". حال برایتان صحنه‌ای را شرح می‌دهم که قرار است، بیننده با نتیجه این اتفاق روبرو شود: مهران مدیری که راوی داستان است، پشت به باغ و به سمت ما مشغول صحبت با بیننده است، که ناگهان در پس زمینه تصویر، خیلی عقب تر از مهران مدیری، منصور با لباس بستر و آن کلاه مسخره وارد نما می‌شود و بی‌درنگ مشغول حرکات آکروباتیک می‌گردد: آفتاب بالانس، خرک، پشتک وارو، ... که شرط می‌بندم نظیر آن را حتی در مسابقات ژیمناستیک المپیک هم ندیده‌اید. خوب برای هر بیننده واضح است که این کار یک بدلکار است و فاصله زیاد او از ما برای آنست که چهره بدلکار از منصور تمیز داده نشود. این صحنه در حقیقت شوخی با سطح درک شماست!

ح) درام دوش به دوش طنز:

در قسمت انتهایی مرد هزار چهره، سپهر (مهران مدیری) قرار است بعد از طرح تمامی شکایات، آخرین دفاع خود را بکند تا هیئت منصفه رای نهایی را صادر کند. همه انتظار داریم که او به اشد مجازات برسد. (نمای بسته از سپهر) سپهر بغض می‌کند و مردانه می‌گوید که "اشتباهی بوده است" و در تمامی این موقعیت‌ها "هیچ چیز را برای خود نخواسته است." سکوت برقرار می‌شود و نهایتاً او تبرئه می‌شود. شرط می‌بندم این دو جمله را هیچ کس از یاد نبرده است. بعد از این همه خنده، انتظار نداشتیم با چنین صحنه‌ای روبرو شویم. این صحنه فراموش نشدنی در دل یک ساختار طنز بر حیرت ما می‌افزاید.

نمونه کار:

در لینک زیر یک فایل pdf دو صفحه‌ای خواهید یافت، که فیلم نامه ای برای یک فیلم کوتاه به نام "تدوینگرها" به قلم پیمان است و در شماره ۳۱۴ مجله فیلم به چاپ رسیده است. البته این لینک از یک بلاگ گرفته شده با عنوان "مزنونین همیشگی". لذت ببرید.

<http://tasnem.persiangig.com/screenplay/persian/Tadvingarha.pdf>



ایرانیان

در مثالی دیگر، وقتی پسری در برره برای خواستگاری به منزل دختری می‌رفت، در همان اولین جلسه رسمی، طبق رسم معمول، به دلیل جسارتی که مرتکب شده بود (با گفتن لفظ شیرین: واه! چه جسارتا!) باید از تمام افراد خانواده دختر با چوب کتک می‌خورد. این صحنه نیز به بدآموزی‌ها افزوده شد و مشمول پدیده خود سانسوری گردید. اینگونه است که پیمان، حتی اثر خود را نیز به شوخی می‌گیرد.

پ) جسارت و شهامت:

او در "نان، عشق، موتور هزار" با آقای خاتمی و مسئله تقابل اصلاح طلبی و اصول‌گرایی و در "مارمولک" با روحانیون نیز شوخی می‌کند که هر دو در ایران بی‌سابقه بود.

ت) تکنیک روایت غیرخطی و غافل‌گیری مخاطب:

ساختار "نقاب" به جرات از تمامی آثار سینمای ایران از ابتدا تا به اکنون متفاوت است. شما در این فیلم با پیچ‌های داستانی بسیاری روبروید و شرط می‌بندم پایان آن را نمی‌توانید پیش‌بینی کنید.

ث) رجوع به داستان‌های مشهور جهان:

او حد و مرز رجوع به داستان‌های مشهور را خوب می‌شناسد. اگر نگارش فیلمنامه را با آشپزی قیاس کنیم، این کار به سان افزودن چاشنی است. حتی در ادبیات نیز، این عمل از جمله صنایع ظریف ادبی محسوب می‌شود. در "مرد هزار چهره"، سپهر جندقی در اواخر سفر ادیسه وار خود، با یک بانده مافیای روبرو می‌شود که بلافاصله "پدر خوانده" را به خاطر می‌آورد، البته در قالب طنز. در این خانه مخوف مافیایی، هیچ کس حاضر نیست به حرف سپهر واقعی نهد. در یک صحنه، از دهان سپهر می‌پرد که قرار بوده رئیس مافیا را ترور کند. به محض آنکه واژه ترور از دهانش خارج می‌شود، حدوداً پنجاه فقره اسلحه به سوی او نشانه می‌رود. ایده چینی این تعداد اسلحه در یک نمای بسته از چهره سپهر، قابل تحسین است.

ج) فروش بلیط و رونق سینما (اثری جاودان به نام مارمولک):

زمانی که یک استاد مسلم فیلم نامه نویسی، کاری را برای یک استاد مسلم کارگردانی یعنی کمال تبریزی بنویسد، حاصل آن معجونی می‌شود که اگر به اکران آن اجازه‌ی ادامه داده می‌شود، پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران می‌شود. هرچند قطعا این فیلم‌پر بیننده‌ترین فیلم بوده است، زیرا که دیسک‌های کپی غیرمجاز آن به طرز وافرایی بین هموطنان عزیز دست به دست می‌شد.

چ) شوخی با سطح درک بیننده:

نود شبی باغ مظفر شخصیتی داشت به نام منصور که بیماری قلبی داشت و از شدت بیماری در بستر بود. یک خانم دکتر باشخصیت (البته طبق واژه نامه این سریال) بر سر بالین او حاضر می‌شود تا به مداوای او بپردازد. منصور یک دل‌نه‌صد دل‌عاشق او می‌شود و به

## فردوسی و خیام در ماهی که گذشت



حکیم ابوالقاسم حسن بن علی توسی معروف به فردوسی (حدود سال ۳۱۹ تا حدود ۳۹۷ هجری خورشیدی) در ناحیه توس خراسان به دنیا آمد و همانجا درگذشت و به خاک سپرده شد. او شاعر حماسه‌سرای ایرانی و گوینده شاهنامه فردوسی است که مشهورترین اثر حماسی فارسی است و طولانی‌ترین منظومه به زبان پارسی تا زمان خود بوده است. او را از بزرگ‌ترین شاعران فارسی‌گو دانسته‌اند.

در ایران روز ۲۵ اردیبهشت به نام روز بزرگداشت فردوسی نامگذاری شده است. به همین مناسبت و در هفته بزرگداشت فردوسی، روز دوشنبه ۲۸ اردیبهشت مراسم بزرگداشت فردوسی با حضور محمود دولت‌آبادی، محمد علی اسلامی ندوشن، علی رواقی و میرجلال‌الدین کزازی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و به همت جامعه فرهنگی دانشجویان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران تدارک و بر پا گردید. در این مراسم این چهره‌ها به ایراد سخنرانی پرداختند و نقالی‌خانی توسط اولین زن نقال ایران، ایران‌گرد (ساقی عقیلی) و اجرای موسیقی سنتی توسط سهراب پور ناظری از دیگر برنامه‌ها بود.

### شاهنامه کتاب اول ایرانیان

محمدعلی اسلامی ندوشن (شاعر، نویسنده و مترجم سرشناس ایرانی) از سخنرانان اصلی این برنامه بود. وی با ذکر یادی از مرحوم محمدمامین رباحی که در زمینه فردوسی تحقیقات زیادی انجام داد، این سوال را طرر نمود که چرا شاهنامه کتاب اول ایرانیان است؟ وی ادامه داد: ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، تاریخی و روانی در شاهنامه وجود دارد؛ به طوری که ایران را به دو قسمت قبل و بعد از شاهنامه می‌توان تقسیم کرد. خالق کتاب "ایران و جهان از نگاه شاهنامه" به تأثیر شاهنامه بر بسیاری از شاعران پرداخت و بیان داشت: «اگر شاهنامه نبود آن‌ها هم نبودند و آثار این شاعران تحت تأثیر شاهنامه بود».

### شاعران متأثر از شاهنامه و فردوسی

اسلامی ندوشن در این سخنرانی از شاعرانی یاد کرد که تحت تأثیر شاهنامه و فردوسی بودند و افزود: «اولین آن‌ها خیام است؛ خیام همین مقدار کمی که رباعی گفته کاملاً تحت تأثیر فردوسی بوده، چرا که مضامینش بارها در شاهنامه تکرار شده و آن مسأله گذشت عمر و غنیمت شمردن آن را خیام از فردوسی گرفته است. علتش هم این است که فردوسی سرگذشت کسانی را می‌سراید که سرگذشتشان مایه عبرت است».

وی نظامی را دیگر شاعر تحت تأثیر فردوسی دانست که پس از فخر گرگانی به سرودن منظومه‌های عاشقانه که ریشه در تاریخ قبل از اسلام داشت، پرداخت که البته شهرت بیشتری نسبت به او به دست آورد. اسلامی ندوشن اظهار داشت: «اگر نظامی و فخر گرگانی جرأت کردند داستان‌های قبل از اسلام را مورد توجه قرار دهند برای این بود که سرمشقشان شاهنامه بود. شباهت‌های بسیاری بین "ویس و رامین" و شاهنامه از لحاظ مقدمه و ستایش پروردگار وجود دارد و علتش هم این است که منبع هر دو قبل از اسلام است». خالق "نامه نامور" ناصر خسرو را سومین شاعری دانست که تحت تأثیر فردوسی است و گفت: «شباهت بین شاهنامه و آثار ناصر خسرو در خرد است؛ شاهنامه را باید خردنامه نام گذاشت و بارها فردوسی در آن تأکید می‌کند که براساس خرد باید زندگی کنیم. اسلامی ندوشن همچنین درباره تفاوت ناصر خسرو و فردوسی عنوان کرد: تفاوت این دو در خرد ناب است؛ مدنظر فردوسی از خرد، خرد ناب و خالص است اما ناصر خسرو یک فرد مذهبی است؛ یعنی آمده مذهب دوره سلجوقی را که سنی است کنار گذاشته و به شیعه اسلامی پرداخته، اما شیعه اسماعیلی، ناصر خسرو را پایبند کرده، بطوری که او

### حکیم عمر خیام

بیست و هشتم اردیبهشت ماه، مصادف است با روز بزرگداشت حکیم عمر خیام، پدر رباعی در ادبیات فارسی، فیلسوف، ریاضی دان، ستاره شناس و شاعر قرن پنجم هجری قمری/ قرن دوازدهم میلادی. شهرت او گرچه بیشتر به شاعری است اما در واقع خیام فیلسوف و ریاضی دانی بود که به آثار ابوعلی سینا پرداخت و یکی از خطبه های معروف او را در باب یکتایی خداوند به فارسی ترجمه کرد. اولین اشاره ای که به شعر خیام شده، صدسال پس از مرگ اوست.

نوشته اند، که خیام را به تدریس و نوشتن کتاب رغبت چندانی نبود. زیرا که اوضاع روزگار خود را - که مقارن حکومت سلجوقیان و مخالفت شدید با فلسفه و زمان رونق بازار بحث ها و جدل های فقیهان و ظاهریینان بود - شایسته ابراز اندیشه های آزاد و بلند نمی دید. با این همه، از او نوشته های بسیار برجای مانده که در قرون وسطی به

لاتین ترجمه شد و مورد توجه اروپائیان قرار گرفت. رساله وی در جبر و مقابله و رساله ای دیگر، که در آن به طرح و پاسخگویی به مشکلات هندسه اقلیدس پرداخته، از جمله مشهورترین آثار ریاضی اوست.



«گرفتار روزگاری هستیم که اهل علم فقط عده کمی، مبتلی به هزاران رنج و محنت، باقی مانده، که پیوسته در اندیشه آنند که غفلتهای زمان را فرصت جسته به تحقیق در علم و استوارکردن بپردازند.»

شعر خیام، در قالب رباعی، شعری کوتاه، ساده و بدون هنرنمایی های فضل فروشانه و در عین حال حاوی معانی عمیق فلسفی و حاصل اندیشه آگاهانه متفکری بزرگ در مقابل اسرار عظیم آفرینش است. خیام در این رباعیها افکار فلسفی خود را به زیباترین شکل بیان می کند و این رباعیها را غالباً در دنبال تفکرات فلسفی خود سروده و به همین علت است که خیام در زمان خود شهرتی در شاعری نداشته و بیشتر به عنوان حکیم و فیلسوف معروف بوده است. در حدود دوازده اثر از خیام در علم و فلسفه به جای مانده است، اما همین آثار اندک، وی را در سراسر جهان به شهرت رسانده است. از مهمترین آنها "کتاب جبر" اوست که بهترین اثر در نوع خود در ریاضیات است.

حجت این مذهب است. یعنی برای این مذهب تبلیغ می کند. دولت وقت هم با او مخالفت کرد، ولی او بر سر این مذهب اصرار داشت و از این رو خرد او یک خرد پایبند است.

اسلامی ندوشن به مسأله عرفان در شعر فردوسی پرداخت و گفت: قبل از رشد عرفان اصلی ایران که با سنایی و عطار و مولانا به اوج می رسد، عرفانی وجود داشت که مشترکاتی با این عرفان دارد. وی عرفان فردوسی را زمینی توصیف کرد و گفت: «این عرفان در شکل روزانه زندگی به کار می آید در حالی که عرفان اصلی نوعی معنویت است که در زمین پیدا نمی شود و در جستجوی عالم بالاتر است. فردوسی برای رابطه با پروردگار واسطه نمی شناسد و هر خوبی و بدی را از پروردگار یکتا می بیند. وی مسأله ترس بعضی از قهرمانان شاهنامه از جمله ایرج و کیخسرو را مطرح کرد تا ابعاد دیگری از عرفان را در سروده های شاهنامه نشان دهد و نتیجه گرفت به همین سبب عرفان شاهنامه با عرفان نضج پیدا می کنند.»

اسلامی ندوشن، سعدی رکن مهم ادبیات فارسی را نیز به شدت تحت تأثیر فردوسی دانست و بیان داشت: «بوستان به تقلید از شاهنامه و به همان لحن بحر گفته شد؛ در واقع بوستان خردنامه بعد از اسلام است و سعدی می خواهد یک شاهنامه و خردنامه دیگری خلق کند. علاوه بر این او در جای جای بوستان از فردوسی یاد می کند و قهرمانان شاهنامه را به یاد می آورد.»

این شاهنامه پژوهه تاکید کرد: «بوستان، شاهنامه ۳۰۰ سال بعد است و اگر شاهنامه دوران سرفرازی ایران را بیان می کند بوستان ناگزیر است که دوران پزمردگی و خستگی مردم ایران را بسراید و به همین دلیل تکیه اش روی نصیحت است.»

اسلامی ندوشن حافظ را دیگر شاعری دانست که تحت تأثیر فردوسی است و دیوان او را یک شاهنامه کوچک و غزلی خواند و گفت: «قدرت در شعر حافظ در عشق خلاصه می شود و حافظ می خواهد با نیروی عشق زندگی را شایسته زیستن کند. وی ادامه داد: خورشید و پرتویی که در شاهنامه آن قدر وجود دارد و فرمانرواست در دیوان حافظ به پرتوی جان و نور معنوی تبدیل می شود.»

وی با بیان نکاتی درباره پیرمغان و طرح این پرسش که پیرمغان کیست؟ اظهار داشت: «این نشان می دهد که عمر زیادی از او گذشته بود و این عمری بوده که در تراکم تاریخ، تجربه های زیادی آموخته است. البته پیرمغان یک موجود خیالی است که از جانب شاعران ایرانی خلق شده است. او در پایان سخنانش خاطر نشان کرد: «شاهنامه یک واقعه بی نظیر در جهان است و هیچ کتابی نیست که بتواند این چنین بر سرنوشت یک ملت مؤثر واقع شود.»

## بای سیکل ران

صالج نبی



وسط مهمونی نمیدونم کدوم فامیل بود که با پسر عمم زدیم بیرون. شوهر عمم دیابت داشت و هر روز یه ماجرای تازه داشتیم. یه روز زخم پا و روز دیگه کم سویی چشم. من هر چی جوک بی مزه و بامزه و ماجرای بی نمک و با نمکی که میتونستم تعریف میکردم و بعد وامیستادم تا واکنش پسر عممو ببینم. هر دو تامون میدونستیم که کجای کار میلنگه و فقط آب در هاون میکوبیدیم. منم تصمیم گرفتم که چیزی نگم. احمقانس وقتی دو نفر میدونین دلیلی برای خندیدن ندارین زور مبتذل بزنین. لا اقل اون موقع اینطور فکر میکردم. توی کوچه پس کوچه های باریک و هزار پیچ جنوب شهر، هر دو تامون دست تو جیب، شبیه دو تا حلزون بودیم که خودشونو روی زمین میکشن.

پشت سرم حس کردم که صدای مداوم زنگ دوچرخه ای رو میشنوم. حالشو نداشتم که برگردم و صاحب صدا رو ببینم. فقط زیر لب بد و بیراه می گفتم، به کسی که اون کوچه رو اونقدر باریک ساخته، به کسی که وسط کوچه به اون لاغری یه جوی آب هم تعبیه کرده. به خونه هایی که از دو طرف به ما اجازه نمیدادن که راحت بریم کنار. به آجر ساختمونای اطرافم که اونقدر سفت و محکم جلوی شونه های من وای میستادن، به اولین کسی که دوچرخه رو اختراع کرده و بالاتر از همه به صاحب اون دوچرخه فحش میدادم و زنگشو زمین و زمان. طرفم مرتب زنگ میزد. انگار که متوجه باشه که روی اعصابه و از این کار لذت بیره.

خسته تر از این بودم، بودیم، که بخوایم کوچکترین واکنشی بهش داشته باشیم. واسه همین، گوش به امر مطاع دوچرخه با هر زنگ اون بیشتر کز میکردیم گوشه دیوار. اما دست بردار نبود و ما باز هم بیشتر میکشیدیم گوشه و اون باز هم زنگ میزد و ما باز هم بیشتر جمع میشدیم. دیگه فضایی برای انباشتگی نبود و من فقط فکر میکردم که الان تصادف من با یک دوچرخه شاید آخرین اتفاق اون روز باشه. چشمامو بستم و زیر لب میگفتم الان، الان، الان، حالا... دوچرخه از کنارمون رد شد و کماکان زنگ میزد. اومدم داد بزدم. عصبانیتیم از این بود که چرا من منتظر برخورد رو سرکار گذاشتی. اما صاحب دوچرخه نه یک نوجوون تخس پونزده شونزده ساله بود و نه یک لات بی سر و پا. یه پیر مرد بود به معنای واقعی فکسنی. خیلی پیرتر از اون که بهش بگم سالخورده. تقریباً تاس و اون چند شوید باقیمونده همگی سفید. لباسایی هم سن و سال خودش و البته چند وصله و پینه. از

کنارمون که رد میشد دو تا پای لاغرشو باز کرد و زل زد به چشمامون. فکر میکنم زل زد به چشمای هر دو تامون. قهقهه میزد و به موازات اون زنگ. هر دو خیلی سریع. خیلی مداوم. و هر دو رو از ته دل میزد، هم زنگو و هم قهقهه رو. همون جور که مته یه پسر بچه پنج ساله روی دوچرخه شیطونی میکرد، داد زد "تو رو واسه من پیرمرد ساختن، دوچرخه" و باز هم لبخند. و باز هم زنگ. مطمئنم که منو و پسر عمم دیگه راه نرفتیم. هر دو وایسادیم و نگاه میکردیم. شروع کردیم به دیدن زدن پیرمرد و دوچرخه ای که برای اون ساخته شده بود. دوچرخه ای که برای اون آفریده شده بود. پیرمردی که شاید تو چند سال آخرش، شاید چند ماه، و شاید چند روز آخر، شاید آخرین ساعت ها، میخندید. میخندید به کشف دوچرخه ای که برای خود خودش، ساخته شده بود. چیزو پیدا کرده بود که فقط برای اون بود و اصلاً برای اون ساخته شده بود و این موضوع اونقدر براش لذت داشت که این حقو به خودش بده که هر چقدر خواست زنگ بزنه. هر چقدر که خواست. هیچ کس هم حق نداشت کوچکترین اعتراضی بکنه. اصلاً جراتشو نداشت. من و پسر عمم بازم تو اون کوچه راه رفتیم. فکر کنم باز هم حرفی نداشتم که بزنینم.

هنوزم اون پیرمرد رو فراموش نکردم. چقدر دلم براش تنگ شده. برای دوچرخشو و خودش با هم. یکی از اونا بدون اون یکی صفایی نداره. پیرمرد فکسنی و دوچرخه ای که برای اون ساخته شده. هنوزم فراموشتون نکردم. هنوزم امید دارم که یه جایی، یه کوچه تنگ و تاریک، در حال بر هم زدن آرامش دو پسری باشین که بابای یکیشون دیابت داشته.



## آزمون پایان دوره ای انجمن خوشنویسان

مسعود کریمائی

مسوول انجمن خوشنویسان ایران شعبه امریکای شمالی

آزمون پایان دوره ای اردیبهشت ماه انجمن خوشنویسان ایران برای دومین بار در خارج از کشور توسط شعبه امریکای شمالی همزمان با ایران و مطابق برنامه ریزی انجام شده ، با موفقیت در تاریخ های شانزدهم و هفدهم ماه می ۲۰۰۹ با مشارکت ۲۰ نفر از هنرجویان کلاس های حضوری برگزار شد.

همچنین ۵ نفر از هنرجویان کلاس های آنلاین از شهرهای مونترئیل، کالگری، ادمونتون، تورنتو کانادا و برنتوود امریکا نیز موفق به شرکت در آزمون فوق شدند که این امر برای اولین بار توسط شعبه امریکای شمالی طراحی و اجرا گردید . در این خصوص هنر جویان در چهل آزمون از دوره مقدماتی تا عالی با حضور ۶ نفر از هنرجویان خانم و ۱۹ نفر از آقایان با ترکیب سنی از ۱۱ سال تا ۷۴ سال و با میانگین سنی ۴۵ سال شرکت نمودند.

لازم به ذکر است، آزمون سراسری بعدی انجمن در ژانویه ۲۰۱۰ برگزار خواهد شد و کلیه علاقه مندان میتوانند با شرکت در کلاسهای حضوری و یا آنلاین نسبت به فراگیری هنر خوشنویسی اقدام و در نهایت گواهینامه معتبر انجمن خوشنویسان ایران را اخذ نمایند.

علاقه مندان جهت هماهنگی شرکت در کلاس ها میتوانند با تلفن ۴۸۲۰ ۸۸۹ ۷۷۸ تماس و یا به سایت اینترنتی [www.icana.net](http://www.icana.net) مراجعه نمایند.

در خاتمه امیداست این شعبه سهمی هر چند کوچک در ترویج و اشاعه هنر خوشنویسی بعنوان یکی از ممتازترین نشانه های فرهنگ و تمدن اصیل ایران در خارج از کشور داشته باشد.



ایرانیان



ایرانیان



ایرانیان



ایرانیان

## گزارش تصویری



ایرانیان

تصویر ۲- انتخابات انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه آلبرتا



ایرانیان

تصویر ۱- انتخابات انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه آلبرتا



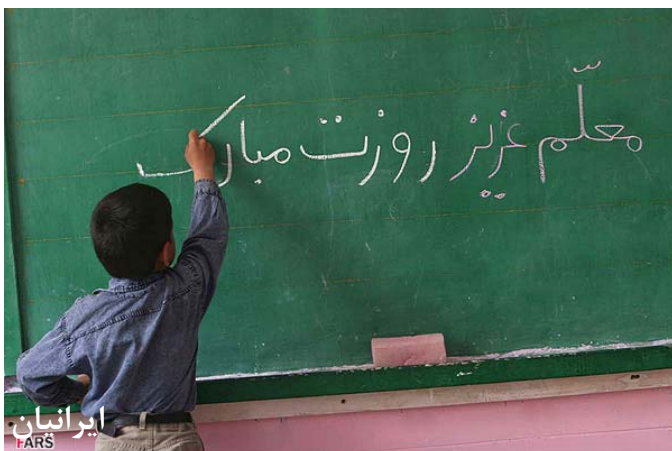
ایرانیان

تصویر ۴- انتخابات انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه آلبرتا



ایرانیان

تصویر ۳- انتخابات انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه آلبرتا



ایرانیان  
FARS

تصویر ۶- روز معلم بر همه معلمان و TA ها مبارک!



تصویر ۵- تب و تاب انتخابات ریاست جمهوری در ایران

## برنامه‌های رادیو شمال ۵۳ - ماه می

### برنامه‌ی شماره هفده

۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۸ یا ۱۴ می ۲۰۰۹

کارگردان نیلوفر

عناوین برنامه‌ها:

- شعر «خانه‌ی دوست کجاست» از «سهراب سپهری»
- خلاصه‌ای از متن «دوست داشتن» از «دکتر علی شریعتی»
- «شازده کوچولو» اثر «آنتوان دو سنت اگزوپری» - روایت احمد شاملو
- فلسفه روز مادر در آمریکا و کانادا
- روز معلم - معرفی «ابوالحسن خانعلی» و «مرتضی مطهری»
- سخنرانی «مرتضی مطهری» راجع به «شک و یقین»
- تصنیف «گلچهره» با «صدای محمدرضا شجریان»
- معرفی مطالب شماره‌ی هفده «ماهنامه‌ی ایرانیان»
- گپ دوستانه‌ی با گروهی از بچه‌های دانشگاه آلبرتا
- دکلمه‌ی شعر «شب رفتنت» اثر «مریم حیدرزاده»
- معرفی کتاب گویا «عادت می‌کنیم» اثر «زویا پیرزاد»
- کتاب گویا (بخش اول)

### برنامه‌ی شماره هیجده

۷ خرداد ۱۳۸۸ یا ۲۸ می ۲۰۰۹ (ویژه انتخابات ریاست جمهوری)

کارگردان خسرو

عناوین برنامه‌ها:

- ترانه وطنم - سالار عقیلی
- گفتگو با دکتر مجتبی مهدوی درباره انتخابات ریاست جمهوری ایران
- ترانه ایران - محمد نوری
- "یک قرن تلاش برای دمکراسی در ایران" - کتابیون
- ترانه Hasta Siempre Comandante Che Guevara
- ترانه موج - نصرت
- ترانه یار دبستانی من - فریدون فروغی

## شما و ایرانیان

این شماره *ایرانیان* با تغییراتی در صفحه اول نشریه همچون استفاده از لوگوی جدید (طرحی از علی آزاد) و انحصاری ماهنامه *ایرانیان* و تغییر ستون عکس و فهرست مطالب همراه بوده است.

همچنین پایگاه اینترنتی جدید نشریه (با طرح موقتی) در دسترس می‌باشد.

در صورت تمایل به همکاری لطفاً با ما از طریق نشانی الکترونیکی ماهنامه و یا نویسندگان نشریه، تماس حاصل فرمایید.

*ایرانیان*، به عنوان رسانه‌ی مستقل با رویکرد داوطلبانه، پذیرای دیدگاه‌ها، مطالب و تبلیغات شما می‌باشد.

منتظر اخبار جدید درباره *ایرانیان* باشید.

پایگاه اینترنتی دائمی ماهنامه ایرانیان:

<http://iraniansmonthly.com/>

پایگاه اینترنتی قدیمی ماهنامه ایرانیان:

<http://www.ualberta.ca/~isaua/iranians.html>

[editor.iranian@gmail.com](mailto:editor.iranian@gmail.com)

نشانی الکترونیکی ماهنامه:



# Iranians

*Social and Cultural Monthly of Iranians in Edmonton*

# 18

June 1, 2009 – Khordad 11, 1388

Year 2, No. 11



- ⊕ Man and the Society    ⊕ Audio Book    ⊕ One Book- One Script
- ⊕ Alberta Children's Hospital
- ⊕ Article review: Gender & Sexuality among Iranian immigrants
- ⊕ Profile of a Nation    ⊕ Iranian Identity; being an Iranian
- ⊕ Commentary on ISAUA election
- ⊕ Peyman Ghasemkhani: A Professional screenwriter
- ⊕ Ferdowsi & Khayyam    ⊕ Short story: Bicycle rider
- ⊕ A Report on ICANA Periodical Final Exam
- ⊕ Pictorial Report    ⊕ N53 Radio Program    ⊕ Contact Iranians

#### Director

Nima Yousefi Moghaddam

#### Editor

Mohsen Nicksiar

#### Contributions from:

Sepideh Dadras, Masoud Karimaei, Milad Khaki, Saina Lajevardi, Farnaz Mani, Hamid Moghadas, Saleh Nabi, Katayoon Navabi, Saeed Nezamabadi, Mohsen Nicksiar, Elnaz Tabrizi, Nima Yousefi Moghaddam.

#### Photo and graphics:

Ardalan Sadighian, Ali Azad

#### Cover Photos:

In Memory of Hakim Omar Khayyam (F)  
ISAUA Election (R)